

تعلیق ای بر نظریه هندسه معرفت دینی

از منظر استاد جوادی آملی عقل انسان گویی آینه ای صاف و صیقلی است که واقع را همانگونه که هست نمایش می دهد. در این نظریه جایگاهی برای نقش فرهنگ ها، زبان و... در نظر گرفته نمی شود.



از منظر استاد جوادی آملی عقل انسان گویی آینه ای صاف و صیقلی است که واقع را همانگونه که هست نمایش می دهد. در این نظریه جایگاهی برای نقش فرهنگ ها، زبان و... در نظر گرفته نمی شود.

خبرگزاری مهر، گروه دین و اندیشه-روح الله عسگری: مسئله رابطه علم و دین یکی از پر رنگ ترین مباحث معرفتی طی دهه های گذشته در جهان بوده است. یکی از متکامل ترین جواب هایی که به این پرسش داده شده مسئله علم دینی است و از نظریه های رایج در زمینه علم دینی متعلق به استاد جوادی آملی است که در یادداشت پیش رو تلاش می شود فهمی انتقادی از آن ارائه شود.

هندسه معرفت دینی

نظریه آیت الله جوادی آملی در رابطه با علم دینی برگرفته از دغدغه ایشان در زمینه رفع انگاره تعارض میان علم و دین است. نظریه هندسه معرفت دینی در تلاش است تا از طریق جایگیری مناسب عقل در خانه دین، تعارض میان محصول این دو یعنی علم و نقل را برطرف ساخته و از دل آن رهیافتی برای علم دینی ایجاد نماید. ابتدا به منظور درک بهتر انتقادات وارده به این نظریه لازم است تا نگاهی به نظریه هندسه معرفت دینی آیت الله جوادی آملی بیندازیم. طبق این نظریه نسبت دین و نقل، عموم و خصوص مطلق است بدین معنا که نقل به عنوان حاصل تأمل مفسران، فقها و... در کلام الهی بخشی از دایره هندسه معرفت دینی را تشکیل می دهد.

در این نظریه بخش دیگر هندسه معرفتی دین توسط عقل و با تأمل در فعل الهی کامل می شود. طبق این نظریه با همان دلیلی که محصول تأمل در کلام الهی دینی است، محصول تأمل در فعل الهی که طبیعت می باشد هم دینی است. ممکن است در اینجا این سوال به ذهن متبادر شود که علم مقوله ای خطاپذیر و سیال است از همین رو لیاقت حضور در هندسه معرفت دینی را ندارد. از منظر استاد جوادی آملی نقل هم مقوله ای خطاپذیر و سیال است چراکه مبتنی بر علوم مختلفی همچون صرف، نحو، فقه، اصول، درایه الحدیث، مباحث تاریخی، رجال و... به دست می آید بنابراین اگر به دلیل خطاپذیری عقل و علم را باید از دایره معرفت دینی کنار گذاشت به همان دلیل علومی مانند فقه، تفسیر و کلام را هم باید از دایره معرفت دینی کنار گذاشت و وصف دینی بودن را از آنها گرفت. از منظر آیت الله جوادی آملی آن چیزی که خطاناپذیر و ثابت است وحی الهی است که در اختیار معصوم قرار دارد اما چیزی که در اختیار ماست عبارت است از کلام الهی یا همان نقل که حاصل تدبر ما در آن چیزی است که از معصوم برای ما به یادگار مانده است.

بنابراین هندسه معرفت دینی تلفیقی است از عقل (علم) و نقل و وحی سلطان اینها و در مرتبه فوق قرار دارد. بنابراین طبق این نظریه علوم بالذات دینی هستند. اکنون این پرسش به ذهن خطور می کند که پس به چه دلیلی برخی از علوم غربی را غیر دینی می نامیم. از منظر استاد جوادی آملی پاسخ در فلسفه ای است که این علوم از آن سیراب شده اند. از منظر ایشان فلسفه تنها علم سکولار عالم است که در بدو تولد نه الحادی است و نه الهی بلکه در ادامه یا الحادی می شود و یا الهی. بنابراین اگر علمی از فلسفه الحادی تغذیه شود غیر دینی و اگر از فلسفه الهی تغذیه شود دینی خواهد بود در نتیجه برای اسلامی سازی علوم تنها لازم است فلسفه حاکم بر آن علوم یعنی جهان بینی و... را اصلاح کرد تا طبیعت را مانند موجود بی جان مشاهده نکرده و دینی شود.

بنابراین راه های به دست آوردن علم دینی به شرح زیر است:

۱: هر علمی که از طریق کشف واقع، پرده از فعل خدا بردارد دینی است.

۲: اصول تمام علوم در کتاب و سنت موجود است پس اگر علمی با اجتهاد از اصول خود فروع را بیرون کشید دینی است.

۳: در علوم عملی، هر علمی اگر برای عمل به گزاره خود به ما اطمینان دهد، به واسطه حجیت اطمینان (علم) دینی خواهد بود.

۴: علومی که در چهارچوب جهانبینی الهی تولید شوند دینی خواهند بود.

تعلیق ای بر هندسه معرفت دینی

با توجه به دو تعریف ایشان از دین یعنی هر آنچه برآمده از قول الهی است دینی است و هر آنچه برآمده از فعل الهی است، دینی است باید گفت که نوعی خلط میان امر الهی و دینی صورت گرفته است. به عبارت دیگر هرآنچه‌ای که دینی است الهی است اما آن چیزی که الهی است دینی نیست. از معارف خود استاد جواد آملی آن است که امور تکوینی مانند بهشت، دوزخ، خداوند و ... دین نیستند بلکه اخباری که توسط وحی از این امور توسط خود خداوند به میزان فهم انسان در اختیار ما قرار می‌گیرد دین است. بنابراین وقتی خود خدا دین نیست بلکه اخبار واصله از آن دین است پس چگونه ما طبیعت را از آن رو که فعل خداست جزء منابع دینی به حساب می‌آوریم. از همین رو به نظر می‌رسد این نظریه بین امر دینی و الهی دچار خلط شده است.

به عبارت دیگر نسبت میان این دو امر عموم و خصوص مطلق است بدین نحو که مطلق، الهی و خصوص دینی است پس همه چیزهایی که دینی هستند الهی بوده اما همه چیزهایی که الهی هستند مانند طبیعت، بهشت و دوزخ و ... دینی نیستند بلکه متعلق به امور تکوین بوده اند. نقد دیگر به این نظریه شائبه نسبی گرایی در معرفت دینی است. از منظر استاد جواد آملی فهم ما از معرفت دینی با وحی تفاوت دارد. وحی حقیقتی است که در اختیار معصوم بوده است و اکنون چیزی که در اختیار ماست، کلماتی است که از مجموعه فهم آنها معرفت دینی به دست می‌آید. با این حساب پرسش اینچنین مطرح می‌شود که پس نسبت معرفت دینی ما با منبع وحی چیست؟ اگر مطابق آن است پس چرا می‌گوییم که وحی غیر قابل دسترس برای ماست و اگر مطابق آن نیست پس معیار صحت آنچه چیز دیگری می‌تواند باشد؟

نقد دیگر به نظریه هندسه معرفت دینی پذیرفتن رئالیسم خام در مبنای علمی است. از منظر استاد جواد آملی عقل انسان گویی آینه ای صاف و سبلی است که واقع را همانگونه که هست نمایش می‌دهد. در این نظریه جایگاهی برای نقش فرهنگ‌ها، زبان و ... برای شکل دهی به علوم در نظر گرفته نمی‌شود و به عبارت دیگر فهم انسان خنثی تلقی می‌شود. این دیدگاه در حکم نادیده انگاشتن پیچیدگی‌های شناخت است. از طرف دیگر گویی نظریه از نوع تضاد درونی هم رنج می‌برد چرا که در هنگام سخن گفتن از علم مطلق گرا و در هنگام سخن گفتن از دین نسبی گرا می‌شود. در زمینه انگاره علم دینی هم باید گفت که انفعالی بودن از دیگر انتقادات وارده بر این نظریه است. به عبارت دیگر این دیدگاه به جای آنکه رهیافتی صحیح در اختیار پژوهشگر قرار دهد به وی می‌گوید که منتظر بایست تا هنگامی که علمی تولید شود و بعد برچسب دینی بر آن بزن.